

## مثنوی سحر حلال

### دیباچه

حمد ببندد و ثنای نا محدود و شکر ببعد و سپاس نا محدود سزاوار صانع است  
که بیک امر کن نسخه دو کون پرداخت و درود و تحیات نا میات سیدی را که  
بیک انگشت معجز نما قرص قمر دو پاره ساخت و سلام صلوات آثار صفدری را  
که بیک ضرب تیغ دو سر آوازه ولایت در ملک هر دو عالم انداخت و نوادر  
جواهر بحر دو کون نثار مقدم آل و اولاد ایشان باد .

اما بعد چنین گوید غواص دریای سخن سازی اهلی شیرازی : که  
روزی در محفل صف نشینان بارگاه حقیقت و بزرگان خرده دان کارگاه طریقت  
برسم خدمت حاضر بودم که سخن در وصف فارسان میدان معنی و زور آزمایان  
کمان دعوی میگذشت از جمله تعریف مولانا کاتبی کردند که دو کمان دعوی از قوت  
بازوی طبع انگیخته و برسر میدان سخنوری آویخته یکی مجمع البحرین و یکی  
نسخه تجنیسات و پهلوانان عرصه سخن باقوت بازوی فکرت و زور آزمائی از آن  
هر دو کمان فرو مانده اند ، این پیر فقیر گوشه گیر با وجود شکستگی مزاج و  
دلخستگی کار بی رواج چون طبع فضول داشت غیرت آورده گفت : که از قوت  
بازوی فهم خود می یابم که آن هر دو کمان را در قبضه فکرت آورم و بیک حمله  
هر دورا گوش تا گوش چنان بکشم که آواززه و تحسین از هر گوشه بر آید ، چون  
این نکته ادا کردم بعضی از اهل تعصب فتنه انگیختند و در دامنم آویختند که  
این دعوی نیست غیر لاف و گزاف و الا اینک کمان و اینک مضاف هم در آن  
وقت متوجه شدم و طرح این نسخه انداختم چنانکه مجمع البحرین و تجنیسات  
بیکجای جمع آمدند و با وجود این تکلیف لزوم ما لایلزم ، ذو قافیتین هم

ملازم آن کردم که اگر در مقابل تجنیسات او خوانند بر وزن « فاعلاتن فاعلاتن فاعلن » که رمل مسدس محذوف است جواب آن باشد با زیادتی صنعت ذوبحرین و ذوقافیتین و اگر در مقابل مجمع البحرین او خوانند بر وزن « مفتعلن مفتعلن فاعلن » که بحر سریع مسدس مطوی مکشوف است و بحر رمل مسدس محذوف در تحت اوست جواب آن باشد با زیادتی صنعت تجنیسات و دیگر التزامات که در آن دو نسخه نیست و بهمت شاه اولیا که صاحب قبضه اصحاب فن و سر چشمه ارباب سخن اوست این مقصود بحصول و این مأمول بوصول پیوست .  
و این نسخه موسوم گشت به **سحر حلال** والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام  
علی خاتم النبیین والائمة المعصومین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیراً .

### سحر حلال مولا ما اهلی شیرازی

	ای همه عالم بر تو بی شکوه	رفعت خاک در تو بیش کوه
	نام تو زان بر سر دیوان بود	کاتش بال و پر دیوان بود
	شد بتوسر دفتر جان نامزد	نام تو خود سکه آن نامزد
	خواست دل از خانه ششدر گشاد	نقطه بسم الله از آن در گشاد
۱۲۴۲۵	باء که درین بسمله باب آمده	بانی فتح از همه باب آمده
	اره دندان سپین شانه ساخت	بازوی دین راقوی این شانه ساخت
	هر الف آزاده بی از دلبری	در رهش افتاده بی از دلبری
	طره لامش شده دور از قصور	مایل او گیسوی حور از قصور
	چشمه هاء آمده جویای مهر	منبع جوی مه و دریای مهر
۱۲۴۳۰	رای دل آرا همه از رای اوست	راحت دلها همه از رای اوست
	غنچه حایش دل و جان را بهشت	دید در آن آدم و آنرا بهشت
	ماهی نون کشتی دریا وجود	در خور او بخشش و آلا وجود

یاء که درین دایره<sup>۱</sup> گویا شده      مرکز نه دایره گویا شده  
حلقه<sup>۲</sup> میم است بر آن خاتمت      دازد از آن حلقه<sup>۳</sup> جان خاتمت

### در توحید باری تعالی گوید

۱۲۴۳۵	ای که بر اسرار تو دانا کمند کیست درین مرحله تا آخرت چون همه زاندیشه خود واپسند کی کند ادراک تو حاصل خرد در کف داود تو جان جبه چیست	کی رسد از عقل کس آنجا کمند رهبر اول شده یا آخرت <sup>۲</sup> کی بود اندیشهات از ما پسند فهم کی این عشوه باطل خرد علم تو دانند که در آن جبه چیست
۱۲۴۴۰	لطف تو بخشنده تاخت از نواخت یافته از لطف تو جنت نعم بخشش تو نعمت و گنج روان تا شدی از بنده دین رنجگاه گلبن تن را دهی از جان نوا	یوسف جان را بت بخت از نواخت قهر تو لا گفته و رحمت نعم رنجش تو علت و رنج روان یافته صد راحت ازین رنجگاه بلبل دل را رسد از آن نوا
۱۲۴۴۵	نغمه شوق دل عشاق راست بنده بی عشق تو مرد ارزنت در مکش از کرده بد روز ما	آمد از آن نغمه <sup>۳</sup> عشاق راست بهنر از آن بی غم و درد ارزنت شب ممکن از هیبت خود روز ما

### در مناجات گوید

۱۲۴۵۰	یا رب از احسان نظر از ما متاب چون دهد احسان تو رحمت نشان لطف تو بخشنده و جان مستحق	دوزخ عصیان دگر از ما متاب آتش قهر از نم رحمت نشان شد دل و جان همه زان مستحق
-------	--	---

<p>دانه جرم از همه سر کشته ایم تا رسد از نعمت جاوید بخش بر در تو رایج و کاسد رواست نیست در آرایش و در توبه فرق ۱۲۴۵۵ زهر به از شربت بیماریش یافته از بوی تو گل بیزی آن خشم تو رو بد<sup>۱</sup> گل و خار از میان ذات تو از آفت و زحمت بری بر سر خوان بنده بی توشه خوان ۱۲۴۶۰ سوره المایده هم خوانده اند یاد کن از اهلی افسانه خوان رحم کن از لطف خود ای کارساز در ره احمد مبر از جاده پاش</p>	<p>ما همه بیچاره و سر گشته ایم لطف کن از رحمت امید بخش گر کنی آمرزش منفسد رواست گر فتد آن سایه و پرتو بفرق هر که تو در زحمت و بیم آرایش باد اگر آید سوی گل بی زیان وای از آن دم که چو خوارزمیان ما همه در آفت و زحمت بری لطف تو انداخته هر گوشه خوان خلق بر آن خوان همه دم خوانده اند چون کشد آن بخشش شاهانه خوان بر دل درمانده بیکار ساز رحمت خود بر سر افتاده پاش</p>
---	---

### نعت سید المرسلین

<p>دشمن او در ره دین کشته زار<sup>۴</sup> ساخته در گلشن اعلی سرای مستی او در دل در یا کشان کافتد از آن سنبله بر گی سویش بر زده او<sup>۵</sup> بر سر خور پای قدر روز امید و شب آن کوتهست<sup>۶</sup> ۱۲۴۶۵</p>	<p>احمد مرسل گل این کشته زار<sup>۳</sup> گلبن دین بلبلی معنی سرای گیسوی او کامده در پاکشان حور از آن غالیه بر گیسویش هر سر مویش شب و شبهای قدر زین شب مورشته جان کوتهست<sup>۱</sup></p>
---	---

۱- رحمت (ط)

۳ و ۴ - گشت زار (ط)

۶- کوتهست (نسخه)

۲- روید (نسخ)

۵- زده او (ط)

۷- روز امیدویش آن کوتهست (س و غیره)

۱۲۴۷۰ مست وی از ساعر جان باده خوار  
 شد غم او در دل گردون نهان  
 ظایر جان گشته هم آهنگ او  
 کرده حل مشکل ازو انس و جان  
 خصم وی از خار غم افتاده خوار  
 بیشتر از حاصل گردون نه آن<sup>۱</sup>  
 رهن دین<sup>۲</sup> کرده هم آهنگ او  
 یافته آب و گل از و انس و جان

### در خطاب زمین بوس گوید

۱۲۴۷۵ ای شده در خانه جان منزلت  
 ای شده مهر رخ توزین چرخ  
 مهر تو ارزنده بیعت بود  
 چشمه خور طلعت رخشان تو  
 یوسفی و صفوت رخ شان تو  
 می برد از ذره<sup>۳</sup> نو مید تاب  
 خوبی تو دیگرومه دیگر است  
 طلعت تو صورت مهدی گراست  
 دورم از آن آینه تابنده ام  
 بردرت این بنده مسکین نراد  
 اهلی شیرین سخن از مدحت اوست<sup>۴</sup>  
 از ره مدحت چو شکر خواست او  
 نامه مدحت همه یکسر نوشت  
 در کف تو چامه<sup>۵</sup> او<sup>۶</sup> یار رسول  
 هم شه امروزی و هم شاه دی  
 قرب تو گر از ره آلت بود  
 هر که بر آلت دهد از جان درود  
 خانه جان یافته زان منزلت  
 چرخ از آن آمده در عین چرخ  
 یوسف از آن بنده بیعت بود  
 یوسفی و صفوت رخ شان تو  
 می برد از ذره نو مید تاب  
 خوبی تو دیگرومه دیگر است  
 گر چه از آن آیند تابنده ام  
 خشت در از شوق تو بالین نهاد  
 طوطی شکر شکن از مدحت اوست  
 دایم از آن مرغ شکر خاست او  
 مدح تو گفت و غم دل در نوشت<sup>۷</sup>  
 خود نهاد این نامه او یار رسول  
 بر همه عالم همه دم شاهی  
 آلت آن مدحت آلت بود  
 کشته<sup>۸</sup> آمرزش و غفران درود

۱ - نه هان (ط) ۲ - روزن دین (س) ۳ - رهن دین کرده کم (ط)

۴ - مدحت است (ج) ۵ - خامه او (بیشتر نسخ)

## منقبت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

۱۲۴۹۰	تا دمد از روی تو هم رنگ آل کامده نور حقش از در فراز هم حق از او ظاهر و هم راه حق آتش قهر آمده زان برق دم در صف جنگ از همه او صندرت باد بر آن مظهر حق آفرین بر همه شان سجده او فرض عین دعوی او را ملک از شاهدین اختر او تافته <sup>۱</sup> برج شرف شد همه جا حافظ این درس جود بلبل جان هم گل از آن خانه چید دوزخش انداخته هل من مزید <sup>۲</sup>	پیر و حیدر شو و هم رنگ آل حیدر والا گهر آن سر فراز رهرو حق آمد و همراه حق تیغ وی آن رهبر جان بر قدم سرور و شاه همه کو صندرت جوهر او گوهر حق آفرین مردم نورانی او عرض عین <sup>۱</sup> یافته عزت فلک از شاه دین گوهر او یافته درج شرف واقف جود <sup>۳</sup> آن شه دین در سجود مرغ دن از خرمن او دانه چید باسک او تا شده دشمن مزید <sup>۴</sup>
۱۲۴۹۵		
۱۴۵۰۰		

## نعت ائمه اثنا عشر

نیست جز آل علی این راه بر مظهر خلق خوش و خوی حسن یافته از عالم قرب آن حسین یافته نم دیده زین العباد	چون علی اندر ره دین راهبر شد دل و جان بنده روی حسن دیده حق اندر دم قربان حسین از دل غمدیده زین العباد
--	--

۱- این ارض عین (ط ج) آن عرض عین (س) و متن از نسخ دیگر

۲- یافته (نسخه) ۳- واقف دل (ط) واقف دین (ج)

۴- دشمن یزید (س ج ب و غیره) ۵- درمن یزید (س ج ب و غیره) متن از (ط)

۱۲۵۰۵	باقر حق <sup>۱</sup> بین گد شد او حقتشناس جعفر صادق هم از آلالی شاه موسی کاظم شه نیکو نهاد قبله هشتم علی آن زهر نوش رهرو تقوی تقی، آن پاکدل
۱۲۵۱۰	خازن یزدان <sup>۲</sup> نقی از حلم و داد عسکری آن سرور خیل بشر سگه مهدی زند آخر زمان پیرو ایشان شو و در آن جهان هر که سر اندر ره پاکان شدش
۱۲۵۱۵	هر که شد او سائل ازین خاندان شانی ازایشان دهم ای شان فزا
	معنی او از همه رو حقتشناس خاطر او شسته از آلالیش آه آنکه سر اندر ره نیک او نهاد <sup>۱</sup> کش شده در ساغر جان زهر نوش شسته از آلالیش جان پاک دل گوهر معنی ستد <sup>۳</sup> از علم و داد در دل او نامده میل بشر بر عدوی دین کند آخر زمان رخش دل اندر صف مردان جهان خاک ره اندر ته پا کان شدش حاجت او حاصل ازین خانه دان قدر من از همت ایشان فزا

### در موعظه و نصیحت گوید

۱۲۵۲۰	ساقی از آن شبشه منصور دم خواهی از این نادره گو گرمقال آتشی از می فکن اندر روان یکتفس ای مونس من گوش دار مرتبه دان همه شی دانش است نامه من کامده یکسر بلاغ در صف <sup>۵</sup> طاعت بود اکثر صفا
	بررگ و بر <sup>۴</sup> ریشه من صوردم زاتش می کن دم او گرم قال تا شود این نکته چون زر روان گوهری از مجلس من گوش دار وین سخن اندر دل شیدا نشست حق شمر آن نامه و مشمر بلاغ پیشتر از عقد صف اندر صف آ

۲- خازن حق شد (ج) حق بد (س)

۴- در رنگ و در (س ط ج)

۱- نیکو نهاد (ط)

۳- معنی شده (ج س)

۵- از صف (س)

	هر که شد <sup>۱</sup> از طاعت حق پیشتر	فیض وی از رحمت حق بیشتر
۱۲۵۲۵	بنده بی قیمت و میر اجل	هر دو شد افتاده تیر اجل
	پیشتر از مرگ خود اینخواجه میر	تا شوی از ترک <sup>۲</sup> خود اینخواجه میر
	از پی گور آمده بهرام گور	پیش دل وحش تو <sup>۳</sup> به رام گور
	خواجه در برابرش و ما در گلیم	عاقبت ایدل همه یکسر گلیم
	دانه امید در آن خانه کار	کامده جاوید در آن خانه کار
۱۲۵۳۰	پر مکن این تخته جان خانه گیر	مهره تن واکن و آن خانه گیر
	هر که شد اینجا دم او <sup>۴</sup> دیر پای	بر کشد از دل غم او <sup>۵</sup> دیر پای
	زودتر این وادی و صحرا نورد	زانکه نه خارش بود ازمانه ورد
	چرخ کی اندر سر غم خوار بست	رحمت او بر سر غم خواری است
	در ره حق گر شوی از ره روان	یوسف جان بر کشی از چه روان
۱۲۵۳۵	بردل تو نیست تن این جامه ایست	بگسل ازین جامه و اینجامه ایست
	پیکرت آراسته حق چون پری	تا تو سوی صانع بیچون پری
	بگذر ازین پیکر و بینائیش	غفل نی منگر و بین نائیش
	رهزن مردان شده شیطان بمال	گوش وی از کوشش احسان بمال
	کی بود این ملک جان بی خدیو	کز دل ما بر کند آن بیخ دیو
۱۲۵۴۰	مرد گر آخر کم از آن رهزن است	مردنه کان ناکس گمره، زن است
	دور کن از آینه مردود را	ره مده از روزنه مردود را
	گر تهی آن آینه آید زدود	زنگ غم از آینه شاید زدود
	نفس تو چون خر همه سودر چر است	آهوی جان در پی این خر چر است
	با همه این دعوی شهبازیت	میده این روی سیه <sup>۶</sup> بازیت
۱۲۵۴۵	جان شده از حرص تو بیچان در آرز	بگسل ازین رشته دامان در آرز

۱- رخ که شد (س ج)

۳- پس دل وحشی تو (ط ج)

۵- از غم دل او (ط)

۲- از مرگ خود (س ط)

۴- هر که درین خانه شد او (ط)

۶- این روبه ره (ج ط) این ره بره (س)

سر بسر از لقمه آزی دهان	فکر کن از لقمه بازی دهان <sup>۱</sup>
مرغ تو تا قوت بازیش هست	وسوسه هم فرصت بازیش هست
جای اگر اندر ته غارت بود	وسوسه اندر ره غارت بود
شد بد و نیک همه کس در گذر	از بد و نیک همه پس <sup>۲</sup> در گذر
بر تن بیگانه و بر جان خویش	ناحق و حق دان همه <sup>۳</sup> در شأن خویش
گرچه شد این ره روی آسان نما	نی تو درین ره روی آسان نه ما
میکنند اینها همه توفیق راست	دولت عقبی همه توفیق راست
اهلی از آن غم که کم آید بدست	ناخوشی حال تو از خود بدست
مشتکی <sup>۴</sup> از نعمت جان بی حساب	زهر به اندر تن آن بی حساب
شکوۀ حق زد چو سر از نافرین	مشک وی آمد بدر از نافه قیر
کی شد ازین خوان دل فرد آن جوی	شکر کن امروزش و فرداش جوی
شکر اگر آید ز تو فرد آشکار	کی بود آتش بتو فرداش کار

۱۲۵۵۰

۱۲۵۵۵

### سبب نظم کتاب

ساقی از آن مشربه یا قوت ده	قوتم از مرتبه یا قوت ده
یا زهد این دل تن وی از سراب <sup>۵</sup>	یا رود از مستی می بر سر آب
یکشب از آنجا که در انجام حال	شدره بیگانه در آنجا محال

۱۲۵۶۰

۱- لقمه بازی دهان (س ج ط ب ک) . لقمه آزی دهان (ن) ، شاید «لقمه و آزی دهان»

یعنی فکر کن از لقمه و آنگاه سوی دهان ببر .

۲- همه کس (نسخه)      ۳- حق اینهمه (نسخه) ، حق آنهمه (س)

۴- هست گر (ط) ، نیست گر (ج) ، مشتکی (ک) ، هشتکی (ن) ، شبتکی (ب) ، و

مشتکی اصح مینماید و به معنی : نکایت کننده است

۵- تا زهد این تن دل وی (ط ، ج ، س) ، ۶- از شراب (س)

	دل که در آن دجله خون آشناست <sup>۱</sup>	گفتمش اینواقعہ چون آشناست
	خدمت خلق از ره خر بند گیست	خاطر آزاد تو در بند کیست
	خیز و رخ از ظلمت غفلت بتاب	رشته <sup>۲</sup> جهد از پی طاعت بتاب
	نیست ره از هیأت و حکمت بدوست	از درد لها ره قربت بدوست
۱۲۵۶۵	کار نه نحوست درین کو نه صرف	عمر تو تا کی شود این گونه <sup>۳</sup> صرف
	هر که حشش نامده راضی ز حال	یافته کم معنی ماضی ز حال
	رایحه همدم شده با گل وزان	شد همه دم با گل <sup>۴</sup> و سنبل وزان
	عاصفه چون پیپده گرد آمده	حاصل کارش همه گرد آمده
	هر که در افسانه و افسون گریست	بس که بر افسانه و افسون گریست
۱۲۵۷۰	گم مشو اندر پی نالان درای	مرد شو اندر صف مردان در آی
	پامکش از شہرہ <sup>۵</sup> تحقیق باز	تا کند این در بتو توفیق باز
	خیز و در آسایش اصحاب کوش	تا کند اخبار تو احباب کوش
	نکتہ سر رشته <sup>۶</sup> نظم آوران	در کن <sup>۷</sup> و در رشته نظم آور آن

### نکتہ در بیان وحی و الہام

	ساقی از اغیار در امشب ببند	رخنہ آزار در امشب ببند
	امشب از آن ساغر می مایہ بخش <sup>۸</sup>	کش برد از تو دل بیمایہ <sup>۹</sup> بخش
۱۲۵۷۵	سر حق از محفل مستان طلب	نزدل شیخ <sup>۱۰</sup> از دل مست آن طلب
	در محلی کاتش ایمن و بدخت	جان و دل از دیدن آن تن فروخت <sup>۱۱</sup>
	صد محشش پرده وز آن <sup>۱۲</sup> صد محال	جز نبی آنجاره کس خود محال

- ۱- با شنا است (ط) و آشنا اصح و در لغت بمعنی شناگر آمده است  
 ۲- رشته چند (ط)  
 ۳- عمر تو کم باشد از این گونه (نسخه)  
 ۴- بر گل (نسخه)  
 ۵- سر مکش از سدرہ (نسخه)  
 ۶- سر بسته (نسخه)  
 ۷- در کش (نسخه)  
 ۸- دایره بخش (نسخه)  
 ۹- کش برد از بو دل همسایہ (نسخه)  
 ۱۰- دل خویشی (نسخه)  
 ۱۱- جان دل و تن ازین دیدن فروخت (ع)  
 ۱۲- در آن (نسخه)

دیده الهام در آن رخنه کرد	حق پی آن پرده بر آن رخ نکرد	
ز آینه آن آینه بین دیده است	دیدن <sup>۱</sup> پیغمبر ازین دیده است	۱۲۵۸۰
محرم رازست در آنجا نبی	گر تو ز الهام در آن جانبی	
میدهد از وی خبر الهام باز	صاحب وحیش <sup>۲</sup> در پیغام باز	
عکسی از الهام در اشعار یافت <sup>۳</sup>	هر چه از آن پرتو اشعار یافت <sup>۳</sup>	
سایه وحی نبی این اهل بیت	مه نبی و کوکب دین اهل بیت	

### تعریف مولانا کاتبی و مجمع البحرین او

وز دم خود جان پی احیا دمند	قافیه سنجان همه عیسی دمند	۱۲۵۸۵
جانب عرش از پر دعوی <sup>۴</sup> پرند	طایر فرخنده معنی پرند	
تیغ ببالا و پست <sup>۵</sup> آخته	پیشرو از لشگر و پس تاخته	
کامده در قبضه <sup>۶</sup> دستم کم آن	کاتبی آویخت دو محکم کمان	
نسخه تجنیس شد آن یادگار	مجمع بحرین در آن داد کار <sup>۷</sup>	
کرده از آن هر دوصدا هوشکار	فکرت صاحب خرد از هوش کار <sup>۸</sup>	۱۲۵۹۰
خم شده هر دو به یک آهنم آن	بازوی من ساخت دو آهن کمان	
جامع تجنیس و در اوزان <sup>۹</sup> دو بحر	مجمع بحرین در افشان دو بحر	
با همه کاحسن همه گفتند و زه	قافیتین البته گفتن دو زه	
رستم ازین معر که گو دست کش	ساختم آن قبضه او <sup>۱۰</sup> دست کش	
کی شده بیجاده و گوهر یکی	هریک از آن احسن و جوهر یکی	۱۲۵۹۵
گلشن من دارد از آن گل هزار	گر گل او یافته بلبل هزار	

۱ - دیده (ط)

۲ - صاحب جیش (ج) عیش (س)

۳ - هر چه از آن پرده در اشعار یافت (ط) هر چه بر آن پرتو اشعار یافت (ج)

۴ - نافت (ط ج)

۵ - از پی دعوی (ج)

۶ - چنه تبالا و چه پست (ج ط)

۷ - یادگار (ج) ۸ - خرد آهو شکار (ط)

۹ - و در آن دان (چند نسخه)

۱۰ - از قبضه او (ط) قبضه او (نسخه)

راستی آن کین دژ روئینه بود  
بازوی من کسوت پشمینه داشت  
ماندم و هم تن در خوی بر گشاد<sup>۱</sup>  
فتح من از این دژ روئی نه بود<sup>۱</sup>  
پنجه من قوت پشمی نداشت  
همت شاه این در خیبر گشاد

### مدح شاه اسماعیل

ساقی از آن جوهر آرام سوز  
آتش دل خاسته فریاد رس  
داد کزین ساقی دوران ما  
با همه او را شکر آبی بود  
گر سگ شاهی گسلی از هم رهان  
بنده شه را غم و در دست هیچ  
در پی کاهی هم ازان خاندان  
شاه دل آزاده فرخنده زاد  
سایه حق اختر خورشید تاب  
خطبه اثنا عشر انداخت طرح  
پاک شد امروز از آنها دیار  
خطبه اش آتش زده در خسروان  
در طرب از صحبت و یاریست خوب  
ایشه فرخنده فرخ سرشت  
پیش و پس اسم تو ز اسم<sup>۸</sup> علی است

کافکند اندر سر آرام سوز  
هم ز تو دل خواسته فریاد رس  
درد شد از باقی دور آن ما  
با شه کوثر مگر آبی بود  
بر در شاه آی و دل از هم رهان  
صاحب صد عالم و در دست هیچ  
این شه غازی هم ازان خاندان  
کز دل او<sup>۲</sup> آیت فرخنده زاد<sup>۳</sup>  
خورده از او گوهر خورشید تاب  
سکه باطل همه او ساخت طرح  
گمشده گو: روی سو آن هادی آر  
سکه او بر گل و بر خس روان  
با همه از حکمت و یاریست خوب  
کت شرف ایزد همه بر رخ سرشت<sup>۴</sup>  
صومعه<sup>۵</sup> جسم تو رسم علی<sup>۶</sup> است

۱- روئین نبود (ج) روئینه بود (نسخه)  
۲- کز ازل او (س)  
۳- صحبت یاریست (ج)، و یاریست (نسخه)  
۴- نوشت (س)  
۵- صومعه از (ط ج)  
۶- ماندم و ماند این دژ خیبر گشاد (ط)  
۷- فرخوانده زاد (ط)، فرخ نژاد (نسخه)  
۸- حکمت یاریست (ج) و یاریست (نسخه)  
۹- پیش و پس از اسم تو اسم (ط)  
۱۰- تو اسم علی (ط) تو جسم علی (ج)

۱۲۶۱۵	ملکت دین کشور بنیاد تو حکم تو بر فتنه و شر عادل است خاطر موری ز تو بیشک نخست چون ستم آیین تو ایشاه نیست تیر تو گر بر دل چرخ آمدی	قصه عدل از سر و بن یاد تو شاهی و در حکم تو شر عادل است رشته عدل ور گنگ دین يك نخست در دل بیگانه و خویش آه نیست کی دل او مایل چرخ آمدی
۱۲۶۲۰	زهره گردون شدی از سهم تو تیغ خور از سهم تو بستی غلاف چوبه تیری که تو پرتابیش <sup>۱</sup> ز آتش خشم رود آن میل میل گر سبه آرد عدوی غصه گاه	کاسه پر خون شدی از سهم تو گر چه بر افراخته بس تیغ لاف میل وش از شعله پرتابیش <sup>۲</sup> دیده بدرا کشد آن میل میل برقی و آن پیش تو القصه گاه <sup>۳</sup>
۱۲۶۲۵	تیغ تو افروخته <sup>۴</sup> آنکه چو برقی میل تو چون صید شد ایشاه باز صید گاه از تیر تو شد بید زار تیر ازین <sup>۵</sup> نیم و از آن نیم گز بیشه شد آن دشت و در آنجا نماند	آتش <sup>۵</sup> تو سوختد آنکه چو برقی باز تو از قید شد ایشاه باز شیر در آن معر که ز اندیشه زار نامده جا خالی از آن نیم گز ریشه ئی ازدشت در <sup>۷</sup> آنجا نماند
۱۲۶۳۰	دوخته برهم گز صندر کلنگ بسکه تو روئین تن و شیر افکنی پشته ئی <sup>۹</sup> از تیغ تو شد آشکار من که چو اهلی سگی از این درم	ور نه که آموخته صندر کلنگ از همه روئین تن <sup>۸</sup> شیر افکنی لاشه شیران شده شه را شکار <sup>۱۰</sup> جامه جان عدو از کین درم

۱- تو بر نا بیش (نسخه)

۲- شعله و پرتابیش (ط ج)

۳- کوه سبه از عدوی غصه گاه در دم نیست بود القصه گاه (نسخه)

۴- افراخته (ط)

۵- ز آتش (ط)

۶- آهن ازین (ط)

۷- از دست در (نسخه) ۸- روئین تن (ط ج)

۹- پشته ئی (ط) ، پشته هم (ج)

۱۰- شده او را شکار (ط)

<p>۱۲۶۳۵</p>	<p>هستم ازین در سگی و تازیم          کز همه رو<sup>۱</sup> دیده بیناست آن          یافته زان خرمن فیروزه رنگ          خرمن عمر عدویت برده باد</p>	<p>تا بود از جان رگی و تازیم          روسگ این در شو و بین آستان          تا بود این گلشن فیروزه رنگ          گلشن عمرت بر دل<sup>۲</sup> خورده باد</p>
--------------	---	---

### مدح خواجه معین الدین محمد صاعدی

<p>۱۲۶۴۰</p>	<p>وز می الطاف تو یکسر خوشیم          رحم تو هم داخل رحمت بود          جرعه<sup>۳</sup> او غنچه سیراب<sup>۴</sup> خورد          از حق تو گردنش آزاد کیست<sup>۵</sup>          دارد ازو خلقی<sup>۶</sup> از انعام بخش          خاصه که از همتش<sup>۷</sup> آن عام شد          بهتر از آن ذات کی انسان بود</p>	<p>ساقی از اقبال تو ما سر خوشیم          بر غم ما چون دل رحمت بود          بخت تو<sup>۳</sup> کز پنجه<sup>۴</sup> شیر آب خورد          شکر تو دل گردنش آزاد کیست<sup>۵</sup>          دل بود از نعمت او کام بخش          کام دل از نعمتش انعام شد          با همه کس خلق وی انسان بود          ای بتو از رحمت حق صد کرم          بر فلک از همت خود صاعدی          نام تو از غایت حرمت<sup>۶</sup> معین          قاضی اسلامی و قاضی نشان          ظاهر از اطوار تو انوار<sup>۷</sup> دین          رحمت حق وارد عدلت بود</p>
<p>۱۲۶۴۵</p>	<p>سامعه بی وصف تو گوید کرم          صاعد و در ظل تو صد صاعدی          با همه از غایت همت<sup>۸</sup> معین          میدهی از آتی و ماضی نشان          کم نشد احسان تو از واردین          قوت دین شاهد عدلت بود</p>	<p>۱۲۶۵۰</p>

۲- بر دین (ط)

۴- جرعه از غنچه سیراب (جط)

۷- خلقی ازو دارد (ط)

۹- بعضی نسخها (از عالم حرمت) هر دو جا

۱- همه در (ط)

۳- مست تو (ج)

۵ و ۶- آزاد است (ط)

۸- خاصه کز الطاف وی (نسخه)

۱۰- انوار تو اطوار (چند نسخه)

خشم تو چون صاعقه سوزان بود	آتش قهرت <sup>۱</sup> همه سوز آن بود
هیبت تو چون همه جا شاهدست	کم کسی از بیم تو با شاهدست
ضد <sup>۲</sup> تو گر آگه حکمت بود	گردن او در ته حکمت بود
سائلت از در طلب ارچین کند	روی تو مقبل عجب ارچین کند
نظم تو از مدحت شعری فزون	صفوتش از صفوت شعری فزون
نثر تو طوفان <sup>۳</sup> کند از منشئات	پیش تو سبحان بود از منشئات <sup>۴</sup>
خط تو سر دفتر یاقوت شد	صفوت او جوهر یاقوت شد
در ره صدمسجد و دیر از تو خیر	بانی خیری تو و غیر از تو خیر
کی حق تو می برم <sup>۵</sup> الحق زیاد	عمر تو می بایدم از حق زیاد
تا بود این خانه محکم پپای	بر سرها و سر عالم پپای

۱۲۶۵

۱۲۵۶۰

### آغاز داستان

ساقی از اظاف توهی بر کف است	وز تف دل دجله خون در کف است
میبرد آب دل ریشم خمار	مرهم ریشم نه و <sup>۶</sup> پیشم خم آر
میدهد این غمزده کامش شراب	می همه خیر تن و نامش شراب
شیره تا کم ده و بین شورها	تا همه شیرین کنم این شورها
حرف من از وادی رونق شنو	تا کند این بادیه رو نقش نو <sup>۷</sup>
خوانده ام از دفتر صاحبان	گوش کن ای دلبر صاحبان
قصه شاهنشهی از حد زنگ	تیغ وی از خون همد در حد زنگ
کی لقب از خانه و کوی کیان	بنده نار او <sup>۸</sup> شده خوی کی آن

۱۲۵۶۵

۱- هیبت (چند نسخه)  
 ۲- طغیان (ط ج) ۳- منشئات (ط)  
 ۴- میرود (نسخه)  
 ۵- نو و (ط ج س)  
 ۶- تا کشد این بادیه رو نقش نو (بیشتر نسخ) ۷- تیغ و دل (نسخه)  
 ۸- بنده با حق (ط) بنده بازو (چند نسخه) بنده نارو (ج)

۱۲۶۷۰	واقف بیگانه و آگاه خویش دشمن خود ساخته در کارزار سوده بر افلاک سر از پای مال آفت پروانه در آتش پرست گوهری از فطرت خود پاک زاد	ملك خود آراسته از جاه خویش لشگر او تاخته در کارزار زر بر او خاک در از پایمال آمده زان سیم و زرد آتش پرست آنشہ سنگین دل بی باک زاد
-------	---	---

### صفت دختر کی که ناهش گل بود

۱۲۶۷۵	باز بر آن چهره نه از غازه گل <sup>۱</sup> آبی از آن تازه گل آید بجوش قدر گل از شهرت <sup>۲</sup> گلبانگ اوست دختری اندر رخس از مه نشان برده هم از معنی <sup>۳</sup> لیلی گرو سوخته می ز آتش آن گل بدن	ساقی از آن می که به از تازه گل گرمی دمساز گل آید بجوش مرغ که از دولت گل بانگ اوست داشتی <sup>۴</sup> اندر حرم آنشہ نشان دختر خوش صورت معنی گرو گل شده نام خوش آن گل بدن
۱۲۶۸۰	وز غم او دیده صد پاک ، تر فرق از آن تا شب یلدا ز فرق از فر پیشانی وی غره بود دیده او <sup>۵</sup> مرهم داغ جنان چون مه نو در همه آفاق طاق	دامنش از دیده بد پاک تر گیسوی او آمده تا پا ز فرق گر مه پیشانی او غره بود قامت او گلبن باغ جنان ابرویش آن <sup>۶</sup> قبله عناق طاق
۱۲۶۸۵	خرمنی اندوخته هر خوشه چین مستی <sup>۷</sup> آهو برش آهو شده	سنبلس آموخته هر گوشه چین نرگس افسونگرش آهو شده

۲- از فکرت او (ج)

۴- از صحبت (ج ط)

۶- از دعوی (س ، ط ، س)

۸- ابروی او (ط) ۹- هستی (نسخه)

۱- زان تن (ج)

۳- تازه گل (چند نسخه)

۵- داشته (ج ، ط ، س)

۷- دیدن او (س ط ج)

در رخس آنچ از پی شرمست بود غمزه شوخش همه چون نیشتر چهره و مو دیده بینا فروز دل شده دیوانه از آن خال او	و آهوی او از پی شرمست بود هر مژه ئی از نم خونیش تر در شب دل سوخته بین ناف روز کوشده بیگانه از آن خال او	۱۲۶۹۰
چون سمن از غنچه خود بینیش لعل لب آمیخته شهدش بشیر در دهن از تنگی او پسته <sup>۱</sup> تنگ نقطه در آن دایره گنجا نبود	کم شده کش <sup>۲</sup> رنجه خود بینیش یوسف از آن فتنه عهدش بشیر راه دل آن تنگ شکر بسته تنگ هیچ نه از نادره کانجا نبود	۱۲۶۹۵
خنده اش انداخته در گل شکر رشته دندان همه جان سر بسر سیب که خواندی به زرد آن زنج آفت دلها شده آن گردش	تیمنی انداخته در گلشکر گوهر جان راضی از آن سر بسر میزدی از غایت درد آن زنج وز همه به غارت جان کردنش	۱۲۷۰۰
نقره خامی بر، از آن <sup>۵</sup> هم زیاد بازوی او راحت هر جانش <sup>۶</sup> بود برگ گل آن ناخن و در خون رزان سوسنی انگشت و سر انگشتها	نقره شد از نسبت آن کم زیاد ساعد او پنجه <sup>۷</sup> مرجانش بود <sup>۷</sup> رسته گل از خون همه کف چون رزان شعله <sup>۸</sup> جانسوز در انگشتها <sup>۸</sup>	۱۲۷۰۵
وز گل تر بسته دودر سینه <sup>۹</sup> داشت نخل قدش بسته هم از مو میان نافه و نافی چو دو زیبا بهش	عمری از آن نیمه از سی نداشت مرهم جان بود کم از موم میان چون سخن اینجا رسد اخفا بهش	

۱- چون شده (ط)

۲- کس (چند نسخه)

۳- از پسته (ط)

۴- رسته (نسخه)

۵- نقره خام از بر آن (چند نسخه)

۶- هر جانش (ط، س)

۷- بجای بیت ۱ بازوی او راحت هر جان بدی پنجه او ساعد مر جان بدی (ب، ن)

۸- سرخ تر از شعله در انگشتها (نسخه ط)

۹- وز گل تر شیمه ئی از سینه (نسخه) بسته ئی از سینه (نسخه)

<p>نیست جز از زهره کس این زهره اش          عرش خوش از صحبت همساقیش          لؤلؤ تر ساخته کاشانه پر          کی به ازو صورتی ارزنگ داشت<sup>۴</sup>          خلعت و صافی او ته کنم          ۱۲۷۱۰</p>	<p>دیده دو کوه از پس ران زهره اش          هم گل و مل ساقش و هم ساقیش          از کف پا تن<sup>۱</sup> همه تا شانه پر          گریبتو گل<sup>۲</sup> نسبتی از رنگ داشت<sup>۳</sup>          قصه دختر همه کوتاه کنم</p>
---	---

### صفت ملك زاده كه نامش جم بود

<p>خاطر این بلبل با غم نواز          تا سحر از اول شب سوز چند          پرده کش از دیده<sup>۶</sup> آن جره باز          گر چه شد آن بنددل اما خوشست          ابن عمی داشته عالی نژاد          بر گل او سنبل نو خاسته          حافظ آن لعل شکر خازنیش          خاطرش از نشتر مو<sup>۹</sup> خسته بود          خسته دلی مایل گلقتند کرد<sup>۱۱</sup>          هندوی او بسنه از آن رومیان          نی زده بر ناوک و بر نی<sup>۱۴</sup> سه پر<sup>۱۵</sup>          ۱۲۷۱۵          ۱۲۷۲۰</p>	<p>ساقی از آن نو گل باغم نواز          سوزم ازین مشعل شب سوز چند          از رخ خورشید کن آن طره باز<sup>۵</sup>          باز کن آن زلف دل آرا چو شست<sup>۷</sup>          کی که چو او حاکم و والی نژاد          همسر سرو آن گل نو خاسته          لعل وی از سبزه تر خازنیش          از بی او کز غم او<sup>۸</sup> خسته بود          از لب خود داخل گل قند کرد<sup>۱۰</sup>          لشکر خط تاخته بر رومیان          ناوک او را سر مه<sup>۱۲</sup> پی سپر<sup>۱۳</sup></p>
---	--

- |                                    |   |
|------------------------------------|---|
| ۱- از کف بایش (ط ج)                | ۲- گر گل تو (ط ج)                         |
| ۳ و ۴- ساخت (نسخه)                 | ۵- مکن طره باز (نسخه)                     |
| ۶- دیدن (ج)                        | ۷- خوشست (ط)                              |
| ۸- کزیمو (س) گریبی او (نسخه)       | ۹- بستمو (س)                              |
| ۱۰ و ۱۱- داشت (ط)                  | ۱۲- سرخور (ج) ناوک او بر سر مه بی سپر (ط) |
| ۱۳- بی سپر (نسخه)                  | ۱۴- در نی (نسخه)                          |
| ۱۵- بی زده بر ناوک و بر نی سپر (ج) |   |

ناوك او رشته جان پی گرش  
یوسف وی آمده بیرون ز چاه  
کرده خم اندر برجم<sup>۲</sup> پیل تن  
رغبت ملك آمده وی را گهی<sup>۴</sup>

ماهی جان جوشن آن پیکرش<sup>۱</sup>  
جم لقب از جمجمه افزون ز جاه  
جم شده هم گلرخ و هم پیلتن  
وارث ملك از همه خیر<sup>۳</sup> آگهی

۱۲۷۲۵

### رفتن جم بشکار و عاشق شدن بر گل

کرده لب از خوردن گلرنگ رنگ  
می خور و رو جانب آن روبه آر  
می خورودل خوش کن از آن کشته زار  
و آبی از آن آتش موسی بیار  
مست يك آهو شو و صد شیر گیر  
کامده نوروز و شد آن روزگار  
صفحه گلزار پر افشان شده  
خرمن در ساخته باران به کشت  
گربه بیدش شده لرزان ز باد  
کف زن و مست از همه دست آن سرای<sup>۸</sup>  
در کف او نعره زن از زخمه ساز  
ساغر مل داده و استاده باز  
داده گل از خنده لب زر نشان  
قرعه همت زده جم بر شکار

ساقی ازان گلشن گل رنگ رنگ  
رویی آموخت از آن رو بهار  
کشته گل تازه و جان کشته زار  
آتش موسی کن از آن سبب یار  
ز آهوی او کن دل خود شیر گیر  
روزی از ایام در آن روزگار  
ابر هم از عشوه در افشان شده  
فرش زر انداخته باران به کشت  
نافه سرو آمده ریزان<sup>۶</sup> ز باد  
شاخ گل از بلبل دستان<sup>۷</sup> سرای  
مطرب آب از کف خود نغمه ساز  
شاخ گل افتاده و استاده باز  
حنجر بید از نم شب زر نشان  
از پی آن موسم و هم بر شکار<sup>۹</sup>

۱۲۷۳۰

۱۲۷۳۵

۲- برخم (س و غیره) ۳- چیز (نسخه)

۵- ازین (نسخه)

۷- دستان (ط)

۸- همه دستان سرای (ط) دستان سرای (س) ۹- موسم هم برش کار (ط)

۱- جوشن مه پیکرش (جمله نسخه)

۴- وی ز آگهی (نسخه)

۶- ارزان (ط)

- توسش از خوی زده دم در گلاب<sup>۱</sup>  
 دخترکی نیز در آن کار بود  
 برده دل از نکبت<sup>۲</sup> شمشیر را  
 باد برانداخته ز آن رو حجاب  
 گرد گل آراسته سد ماه رخ  
 حسرت<sup>۳</sup> آنان ستد از جم عنان  
 کرد بر آن حمله و از حمله سوخت  
 گل دل جم را چو زر از رو گداخت  
 آهوی گل چون بجم آرد نگاه  
 رفت دل از پهلوی آن شهسوار  
 شیری<sup>۴</sup> از آن رو بهی آغاز کرد  
 رستمی افزون ز صد اسفندیار  
 با دل خوش گل کف<sup>۵</sup> جادو رزان<sup>۶</sup>  
 قصه او حمزه و مهر نگار  
 ناله پر درد و غم آهنگ کرد  
 از سر تخت آمد و صحرا گرفت  
 با دل وحشی شده همراز غم<sup>۷</sup>  
 گریه زارش همه خوناب شد
- ۱۲۷۴۰ وز عرق آن گل شده گم در گلاب  
 وز خوی رخ دانه جان کار بود  
 بر سر شیران زده شمشیر را  
 گل پس رو<sup>۲</sup> ساخته زان رو حجاب  
 کز کف مه<sup>۳</sup> برده دل از شاه رخ  
 ۱۲۷۴۵ گرسنه چون بگذرد از جمع نان  
 دید در آن جمله و از جمله سوخت  
 وان دل روئین تر از رو<sup>۴</sup> گداخت  
 چون دل از رو<sup>۵</sup> دلشده دارد نگاه  
 برد گل از بازوی آن شه سوار  
 ۱۲۷۵۰ سبیش از آن رو بهی آغاز کرد  
 گشت هم از سوز خود اسفندیار  
 غرقه خون جم همه جا دور از آن  
 غمزده از غمزه و مهر نگار  
 کشن خود از ستم آهنگ کرد  
 ۱۲۷۵۵ در غم دل نیست بر اینها گرفت  
 یافته مجنون شده هم راز غم<sup>۷</sup>  
 آخر کارش همه خون آب شد

۱- سم بر گل آب (ط) ۲- نکبت و (نسخه) ۳- پس سر (نسخه)

۴- کذا، کز رخمه، اصح مینماید ۵- عسرت (ط)

۶- دلروئینه تر از رو (ط) ۷- از آن (ج ط)

۸- شیرتر (ط) ۹- گل شده (ط ج)

۱۰- رزان: رنگ کننده، یعنی دخترک کف زیبای دل انگیز خود را خضاب میکند

۱۱- همراز هم (ج ط) ۱۲- همراز هم (ج ط)

دید تر از خون تن غمدیده را  
اشک غم افزون تو جانم نهشت  
چون جمش آن سیل غم از سر گذشت ۱۲۷۶۰  
فاش شد این قصه در آن گوشها  
چون نشد از تجربه حاصل دوات  
نامه کن از قصه بیمار دل  
گفت از آن گریه و نم دیده را  
گرد من از خون تو جانم نهشت  
گفت دل ایما کنم از سر گذشت  
رو غم<sup>۱</sup> جان هم بر جان گوشها<sup>۲</sup>  
از مژه کلکی کن و از دل دوات  
تا رهی از غصه بیمار دل<sup>۴</sup>

### نامه نوشتن جم به گل و شرح حال خود گفتن

ساقی از آن می اگزارزند گیست<sup>۵</sup>  
شمع شد از محفل و پروانه ماند ۱۲۷۶۵  
مستم و شد مایل آتش پر  
آمده زان سیم و زر آتش پرست  
جم که در آن ورطه<sup>۸</sup> خونخوار بود  
زد رقم این نامه پر غم بدوست  
کای پری آفت همه پرواز تست ۱۲۷۷۰  
سروی و در گلشن دل جوی تو  
تا شدت<sup>۱۰</sup> ای گل دل من گشت گاه  
لعل تو تا دیدم و در هر طرف  
جان طلب از ما دگزارزند گیست<sup>۶</sup>  
بلبل جان را دل و پروا نماند  
می خورم اندر دل آتش پر  
کاش پروانه در آتش پرست<sup>۷</sup>  
لالهوش آن غرقه خون خوار بود  
کارزوی دیده و دل هم بدوست  
منشأ صبر و دل پرواز تست  
راحت من دیدن دلجوی تو  
شد غم دل<sup>۹</sup> کوهی و تن گشت گاه  
ساختم از بهر تو جان بر طرف

۱- غم (ط) ۲- زو غم (ج) ۳- زد غم جان هم ره جانکونها (ط) هر جان کوشها (ج)

۴- غصه بیم آر دل (ط ج) ۵- از زند گیست (ط ج)

۶- ارزنده گیست (ط ج)

۷- این بیت فقط در (ط) بود و زاید مینماید و در پیش گذشت (بیت ۱۲۶۷۳)

۸- آن وادی (چند نسخه) ۹- منشأ راحت همه (ط ج)

۱۰- باشدت (ج) ۱۱- شد دل من (ج)

۱۲۷۷۵	مفلسم از قیمت سودای تو چاره آن روی تو <sup>۳</sup> مهپاره است <sup>۴</sup> هجر من از آن گل رو وصل کن مرهمی از لب بده پیش <sup>۶</sup> از وفات ششدر غم بستی و ناچار ماند تا رهم از ششدر غم زان دوچار چون کنم اکنون نظر اندر خلاص هم مگر از دیدن دلبنده تو	عاجزم از محنت سودای تو جیب دل <sup>۱</sup> از روی تومه پاره است <sup>۲</sup> زخم دل از تاره مو <sup>۵</sup> وصل کن خون چکد از این دل ریش از وفات سینه من خستی و ناچار ماند با مه یکپخته کن ای <sup>۷</sup> جان دوچار سوختم از غم چو زر اندر خلاص کی فتد از گردن دل بند تو
۱۲۷۸۰		

### رسیدن نامه جم بگل و تندی کردن او

۱۲۷۸۵	دل همه دم سوزد و جان خوشترست واب رخ از این زر قلب از چه سوخت لشکر غم بشکنم از میسره سوی گل از شوق تو پروا کند چند جم این آرزوی گل برد قاصد جم را بر خود باز خواند کی دل کس فیصل این قصه داد غصه این را برد از یاد کسی	ساقی از آن آب تو کاتش برست <sup>۸</sup> مجر تن را خگر قلب از چه سوخت گر زر دل را کنم از می سره مرغ دل از شوق تو <sup>۹</sup> پروا کند نامه جزوی بسوی گل <sup>۱۰</sup> برسد نامه جم را چو گل از ناز خواند گفت از این <sup>۱۱</sup> نامه پر غصه داد این سخن ار بشنود از باد، کی
-------	--	--

۱- چیست دل (ط ، ج)  
 ۲- موی تو (ط ج)  
 ۳ و ۴- ایست (ج)  
 ۵- پاره مو (ج ط)  
 ۶- ده و پیش (چند نسخه)  
 ۷- من یکپخته شوای (ط) یا من یکپخته کن این (ج)  
 ۸- ترست (ج)  
 ۹- از میل تو (نسخه)  
 ۱۰- نامه جم را بسوی گل (ط)  
 ۱۱- کزین (ج ط)

از پی مرگش همه کی کی زند	ناؤك كین بر تن وی کی زند	۱۲۷۹۰
بحر وی از آتش کی بر شود <sup>۱</sup>	از همه گر گوهر وی بر شود <sup>۱</sup>	
ضد هم <sup>۲</sup> آید دل کی وان سخن	ور کند از حاصل کیوان سخن	
خوار تر او از همه <sup>۳</sup> جمع بود	در نسب ار کم همه جم عم بود <sup>۴</sup>	
گو همه ناپخته شد این بار خام <sup>۵</sup>	نسبت در <sup>۶</sup> گر کند <sup>۷</sup> او بار خام	
در سر من میکند آن خام سر <sup>۸</sup>	همسر من کی شود آن خام سر <sup>۹</sup>	۱۲۷۹۵
ریخته خون صد از او <sup>۱۱</sup> پرچم	کی بود از بیهده رو بر جم	
گر همه جان باشی <sup>۱۲</sup> و جان هم دمی	گو هوس از من مکن آن هم دمی	

### نوشتن گل جواب نامه جم را

خون شده در نافه ناف گل آب	ساقی از آن شیشه صاف گلاب	
صافی او زان تووان لازمست <sup>۱۳</sup>	لای اگر از صافی جان لازمست	
چشم جم از خانه دل بر گشای	غنچه‌وش این نامه دلبر گشای	۱۲۸۰۰
نامه گل هم سوی عاشق به است	کز خط عنذرا دل وامق به است	
چشمه حیوانی و ظاهر <sup>۱۵</sup> سواد	کرد خطی آن پری آخر سواد	
گلشن جان وز همه باب <sup>۱۷</sup> حیات	خضر خطی در نظر آب <sup>۱۶</sup> حیات	

- ۱- گر همه بحر از دروی پر شود (نسخه) ۲- پر شود (نسخه) ۳- ضد وی (ج)  
 ۴- در نسب از جمله جم عم بود (ط) در نسب از جم کی د جم عم بود (ج)  
 ۵- ازین همه (ط) ۶- نسبت گل (ج) ۷- نسبت زرکی کند (ط)  
 ۸- کر همه ناپخته بود باز خام (ط) ۹- آن جام سر (ط)  
 ۱۰- در سر من کی کند انجام سر (ط) ۱۱- ریخته خوناب ازو (ط)  
 ۱۲- باشد (نسخه) ۱۳- لای مست (ج) در هر دو مصراع  
 ۱۴- لای که با صافی آن لایم است صافی جان گردد از آن لای مست (ط)  
 ۱۵- ظاهر (ج) ۱۶- آبی حیات (نسخه)  
 ۱۷- در همه باب (ط) از همه باب (ج) وز همه بابی (نسخه)

	نامه گل چون بر جانباز شد	بر تن بی جان در جان باز شد
۱۲۸۰۵	کاینهمه شرح ستم از ماچراست	دعوی خون توهم از ماچراست <sup>۱</sup>
	هر که شد از این رخ و قد داد خواه	گو برو از خاطر خود داد خواه
	نرگس من کاهوی چین و خطاست	جستن او آفت دین و خطاست
	گر پی من عاشق <sup>۲</sup> رهبر گرفت	دامن جان برزد و ره بر گرفت
	سنبل من شانه شمشاد یافت <sup>۳</sup>	خاطر از آن نکبت و شمشاد یافت <sup>۴</sup>
۱۲۸۱۰	شانه شمشاد شد از غصه خرد	کار دل از من نشد القصه خرد
	از لب من گر سر کامت بود	تلخی غم در خور کامت بود
	گنجم و خونخواری مارم زیان	وز همه خونریزی مارمزی آن
	کی سوی غیر آیم و گنجم <sup>۵</sup> تهی	گو دل ازین وسوسه <sup>۶</sup> کن جم تهی
	یا گذر از افسر و این ترک سر	یا بکن از خنجر کین ترک سر

### رسیدن نامه گل به جم و جواب نوشتن او

۱۲۸۱۵	ساقی از آن چشمه کوثر نسیم	کآبرخ او داده ز گوهر بسیم <sup>۱</sup>
	میکنند آن آینه رو یاوری	تا تو در آن آینه روی آوری
	درد دل من بوی امیدست باز	چشم دل از روی امیدست باز
	غنچه سربسته گل باز شد	هدهد پر بسته گل باز شد
	خواند جم آن نامه و آن راز او <sup>۲</sup>	گفت که من نشنوم آنرا زاو
۱۲۸۲۰	جم دگر آمده زاری سپرد	کرد خطی از پی یاری سپرد
	کای گل از این خواری جم در گذر	چون گل و خار آمده هم در گذر
	ره بده ای گلبن <sup>۳</sup> جان بخش من	تا رسد از خرمن جان بخش من

۱ - ما چراست (نسخه)

۳ - خواست (ع)

۵ - خواست (ع)

۷ - آمده گنجم (ط)

۲ - کی پی من داشته (ط)

۴ - جز گل از آن (ع) خاطر ازو (ط و غیر آن)

۶ - در همه (ط)

۸ - مسئله (نسخه)

۹ - نه گوهر نسیم (ط) ۱۰ - خواند در آن نامه جم آنرا زاو (ط) ۱۱ - گلشن (ط س ک)

گر شده پر این چمن از صد هزار	کویکی ای گل چو من از صد هزار	
غصه من کز دل من خون مزید	آمده بر قصهٔ مجنون مزید	
گر دمد از کهگل من یاسمن	کی رود از این دل من یاس من	۱۲۸۲۵
گر نظر ایگل سمن آسا کنی	صد دل آشفته تن آسا کنی	
چشمه مهرت دل ما تشنه دید	چارهٔ ما هیچ جز آتش ندید	
مرغ اگر از صحبت گلزار سوخت	مرغ من از فرقت گل زار سوخت	

### رسیدن نامه جم به گل

#### و نامه نوشتن او و دایه را در میان داشتن

ساقی از آن شیشه پر خون کرم <sup>۱</sup>	کافتد ازو در دل و در خون کرم <sup>۲</sup>	
اندک او شد شرر ار خوردیش <sup>۳</sup>	خورده آتش چند <sup>۴</sup> از خوردیش <sup>۵</sup>	۱۲۸۳۰
پیرم از آن یکدودم آور بمن	رطلی از آن آر و کم آور بمن	
گر که و مه را سر مهرست باز	بنده پیر از که و مه رست باز	
باز گل آن نامهٔ جم بر گشاد	یافت ره آن مهرهٔ غم بر گشاد	
گل چو هم اندر رخ جم دیده بود	مستش از او <sup>۶</sup> هم دل وهم دیده بود	
گر بر گل نر گس وی <sup>۷</sup> خوار بود	او هم <sup>۸</sup> از آن میکده میخوار <sup>۹</sup> بود	۱۲۸۳۵
دایهٔ خود را سوی خود خواند گل	یک غم از این واقعه صد خواند <sup>۱۰</sup> گل	
دایه در آن <sup>۱۱</sup> گفتن گل زار شد	سوخته چون سوسن گلزار شد <sup>۱۲</sup>	

۱ - در این بیت (کرم) در مصرع اول بمعنی بخشش و در مصرع دوم بمعنی (مرا توانائی و قوت) چه آنکه (گر) بفتح اول بمعنی قوت و توانائی آمده است  
 ۲ - کافتد از آن در دل من خون کرم (ط)  
 ۳ - از خوردنش (ط)  
 ۴ - آتش جهد (نسخه)  
 ۵ - از خوردنش (ط)  
 ۶ - گل هم (ط) ۷ - نر گس جم (ط ج)  
 ۸ - گل هم (ط) ۹ - غم خوار (ع)  
 ۱۰ - بر خواند (ط)  
 ۱۱ - از آن (ط ج)  
 ۱۲ - در نسخه (ط) این بیت پس از سه بیت دیگرست

- گفت اگر این واقعه شد کام جم  
چون اثر اندر دل و جان<sup>۱</sup> دایه راست  
کاتش مهرش زند این جره ها  
پند تو این شد که کن این رونهان  
گر کنی این چاره و غمخواریم  
میکنم از زر سر و پسا خرمنت  
ریخت زر آن نرگس طناز را<sup>۲</sup>  
دایه هم از بخشش بسیار گل  
شد سوی کی از ره افسونگری  
پیش تو گوه ارشده گاه کمین  
گر چه شد او خویش تو بادشمنی است  
در صف و در جنگ تو خواهد ستاد  
شهر تو او گیرد و اشکر دهش  
کی هم ازین راز دل آرام یافت  
بر زر جم زد کی از اشهاد خویش  
شهر کی از وصلت با نو و سور<sup>۳</sup>  
تخت زد از حجله دلارای خفت  
از همه غم<sup>۴</sup> شد دل جسم بر کنار  
اولش آن غم چه گر<sup>۵</sup> از دست برد  
جم لبش از سودن لب گر چه سود
- ۱۲۸۴۰ بشکند این حادثه صد جام جم  
گل غم خود<sup>۶</sup> گفت بر آن دایه راست  
در دل و دل چون کند این جم رها  
چاره<sup>۷</sup> داغم کن و یکسو نه آن  
موی سر اندر بر جسم خاریم  
خرمنی از زر کنم آخر منت  
تا نهد از طامعه تن ناز را<sup>۸</sup>  
۱۲۸۴۵ گشت در آن واقعه بس یار گل  
کایمه خندیده بی اکنون گری  
جم شده دشمن ، زده راه کمین  
آتش او نخوت و بادش منی است  
ملاک تو از چنگک تو خواهد ستاد  
۱۲۸۵۰ چاره<sup>۹</sup> کارش کن و دختر دهش  
ساعد جم باز دل آرام یافت  
سکه دامادی داماد خویش  
غرقه<sup>۱۰</sup> در شد همه بارو و سور<sup>۱۱</sup>  
شکل دوطاق آمده یکجای جفت  
۱۲۸۵۵ میوه<sup>۱۲</sup> دل آمدش اندر کنار  
آخر کارش نگر از دستبرد  
گفت گل از سودن گوهر چه سود

۱ - شد شرر اندر دل آن (ط) اندر دل زن (نسخه) ۲ - چون غم خود (ط)

۳ - طناز او (نسخه) ۴ - ناز او (نسخه)

۵ - بانوی سور (ط) ۶ - تاروی سور (ط)

۷ - از هم و غم (ط) ۸ - این غم اگر (ط)

بنگرم <sup>۱</sup> از زینت و فر زیب ران <sup>۲</sup>	معر که خالی شده فرزی بران <sup>۳</sup>
غنچه گل میدهد آتش نشان	ژاله بر آتش فکن آتش نشان
جم سوی رخس آمد وزد زودزین	بر سر زین آمد و آسود زین
تسمه سر <sup>۴</sup> ، حلقه تنگش گشاد	شوشه زر حلقه تنگش گشاد
جا که شد <sup>۵</sup> اندر برزین شیر کی <sup>۶</sup>	مدتی آسوده ازین شیر کی <sup>۷</sup>
گل چو شد اندر بر جم مهره باز	بسته شد از ششدر غم مهره باز
چون شد از او حاصل جم کام دل	تلخ شد از شوری غم کام دل

### رفتن جم بگوی بازی و افتادن از اسب و هلاک شدن

ساقی ازین چنبر غم داد داد	کشت بس آزاده و کم داد داد	۱۲۸۶۵
بر سر ما تامله و گردون بود	سوزد ازو گر شه و گردون بود	
روزی از آسایش آن خوش هوا	خاطر جم را تک ابرش هوا	
خورد <sup>۸</sup> دو جام می گلبو <sup>۹</sup> زدن	جانب میدان شده در گوزدن <sup>۱۰</sup>	
بر سر گردون تک <sup>۱۱</sup> ابرش رساند	گوزد و بر تارك ابرش رساند	
زان سر چو گان شده گوشهر شهر	چون مه نو زا بروی او شهر شهر	۱۲۸۷۰
یکدم از او چون دم بیهوده گوی	از خم چو گان نشد آسوده گوی	
تاخته اسب از حد چین تاختن	مرگ هم آماده بر این تاختن	
رد شد از اسب آنمه و خون خورد و مرد <sup>۱۲</sup>	ساغر جم گشت از آن خرد و مرد	
سیلی مرگ آنمه اسباب خورد	زیر روی از خون وی اسب آب خورد	
خورد شد از حادثه آن جام جم	مرد و شد این عاقبت <sup>۱۳</sup> انجام جم	۱۲۸۷۵

۱ - بیهوشم (ط) بگذرم (ج)  
 ۲ - فرزی به آن (ط) و در بعضی نسخهها بجای بیت  
 ۳ - فرزی به آن (ط) و در بعضی نسخهها بجای بیت  
 ۴ - تکه سر (ط)  
 ۵ - چاک شد (ج ط)  
 ۶ - شه رگی (ط) شهر کی (ج)  
 ۷ - شهر کی (ط ج) ۸ - خورده (ج)  
 ۹ - گلگون (ط) و غیره  
 ۱۰ - شده گلگون زدن (ط) ۱۱ - چونک (ج)  
 ۱۲ - رد شده اسب هم آن خورد و مرد (ط) رد شد از اسب او همه خون خورد و مرد (ج)  
 ۱۳ - این واقعه (ط)

## رفتن گل در آتش و سوختن با نعش جم

<p>خرمی اندد دل و جان که بود؟ گر می رقصیست در آن سرد مهر کرد بر او جم دری از غصه باز کز پی نعشند در آتش زنان ۱۲۸۸۰ بر سر آتش<sup>۲</sup> شدن ارزنده بود مردود در آتش شد و آن کیش داشت زنده در آتش شدن از آن پری وز غم او غرقه خون مشتری غرقه خون هم رخ و هم کف زنان ۱۲۸۸۵ مو همه دام دل و دام آن شده بر سر آتش زده پاخوش به چرخ<sup>۷</sup> خاک ره آتش شد و او گرد باد<sup>۸</sup> چرخ بر آتش زده پروانه رنگ رفت در آن آتش و گل نار گشت ۱۲۸۹۰ طعنه زد آن شمع بر آتش روان دانه در آتش رود آن گونه کم زن نگر آخر که چه مردانه سوخت<sup>۱۱</sup></p>	<p>ساقی ازین کاسه و خوان کبود چشمه<sup>۱</sup> نو شیبست پر از گرد مهر قصه دختر شنو القصه باز آمده این<sup>۲</sup> فرض بر آتش زنان شخص جم از مرده وار زنده بود جم که پر از ناوک کین کیش داشت سخت شد از عالم فرمان بری ماه رخ آراسته چون مشتری از پی<sup>۴</sup> رقص از غم جم کف زنان سرو قدش بر زده دامان شده باد بر افروخته<sup>۶</sup> آتش به چرخ او همه هیزم شده گوگرد باد عاشق و سر مست نه پروانه رنگ مست شد آن مهوش<sup>۱۰</sup> و گلنار گشت دانه وش افتاد در آتش روان زو نشد<sup>۱۱</sup> اندر غم جان گونه کم آتش شوقش دل پروانه سوخت</p>
---	--

۲ - از اجل این ( بیشتر نسخ )

۳ - او پی (ج)

۴ - افراخته (ط)

۵ - در نسخه (ط) دو مصرع جا بجا است

۶ - گلرخ (ج) و غیر آن

۷ - چه پروانه سوخت (ب)

۱ - شپشه ( نسخه )

۲ - آتش زدن (ج)

۳ - دام دل آنمو همه (ج)

۴ - در آتش (ط)

۵ - رد نشد ( نسخه )

ایدل ازین واقعہ بیدار شو	کشته درین معر کہ بی دار شو
جسنه ازین معر کہ گردان همه	کرده رخ از مهلکه گردان همه
غیرت عشق از همه کس برنخواست	عشق هم از طینت خس برنخواست
بید شد ار بیدل و بیدین ز عشق	میکشد او خنجر بیدین ز عشق
گر همه بر خود زده خنجر خلاف <sup>۱</sup>	دوستی این آمد و دیگر خلاف
باغ در آرایش و آیین گل	سوختن آسایش و آیین گل
چون تن گل راروداز سر گل آب	گل چه در آتش چه خود اندر گلاب
کاین شہ عرش آمده وانکہ گلی است <sup>۲</sup>	خانه کہ زان شہرود آنگہ گلی است <sup>۳</sup>
معدن گنج و گهر این خاک دان	در شو و منگر دگر این خاکدان
قطره کزین بحر بر آمد درست	در شد و شد قیمت آن صد درست

### در خاتمه کتاب فرماید

ساقی ازین جرعه در <sup>۴</sup> انجام کوش	چون همه داریم بر انجام کوش
پر ممکن این شیشه و خم کوتہیست	کاخر سر رشته گم <sup>۵</sup> کوتہیست
تا بکی این خانه و جام مدام	بگذر ازین دانه و دام مدام
جان کہ در آتش پرداز سرخوشی	تلخی مرگش برداز سرخوشی
دام تو شد از طرب آواز چنگ	تا برد آنشمع <sup>۶</sup> شب آواز چنگ
نرمزن از قافله آن خوش درای	کز سر جان خیزو در آتش در آی
در گذر از این تن چون <sup>۸</sup> سرخ روی	زر شو و ساز از تف خون سرخ روی
میل تو شد گر سوی دار السلام	من شدم اینک روی <sup>۹</sup> دار السلام
از سر جان بگذر و دلخوش نشین	باش در آن منزل گل خوش نشین
ناوک دل را پر دین بر نشان	تا خورد این ناوک ازین بر نشان <sup>۱۰</sup>

۱ - خسته (ج ط) ۲ - خلاف ۱ درخت بید ، مخالفت ۳ و ۳ - گل است (س ج)  
 ۴ - ساقی ازینجا تودر (ط) ۵ - کاخر این رشته گم (ج ط) ۶ - این مرغ شب (ط)  
 ۷ - ازین تف خون (ط) ۸ - ازین تف خون (ط) ۹ - سوی (ج و غیر آن)  
 ۱۰ - آن ناوک ازین پر نشان (نسخه) این ناوک دل بر نشان (ط)

	کعبه دل گر در بتخانه ایست	رو چوبت اندر در بتخانه <sup>۱</sup> ایست
	طاعت یزدان کن و بت کم پرست <sup>۲</sup>	بر دل طایر <sup>۳</sup> صفت آن <sup>۴</sup> هم پرست
۱۲۹۱۵	طاعت صد قافله هر شام کن	صبح حج و نافله در شام کن
	از همه کش خواری و چون خار پشت	کم کن ازین وادی خونخوار پشت <sup>۵</sup>
	اهلی ازین بادیه کز خون ترست	دمدم آشفته و مجنون ترست
	شد ز خود آواره و ثابت نشست	تا بر سیاره و ثابت نشست
	تا که در این کعبه جان گام زد	مدتی از سعی در آن کام زد
۱۲۹۲۰	ناوک صد جعبه برین بوته ریخت	از همه زر بر دودرین بوته ریخت <sup>۶</sup>
	سکه او بین کم از آن خورده گیر	خورده رشکی هم از آن خورده گیر
	آهوی او گر شده عیش مبین	نافه او بنگر و عیش مبین
	خوش کن ازین گلشن <sup>۷</sup> و ماوا گذار	گل بر و خارش بر ماوا گذار
	سوختم از محنت و پر سیاختم	تا که من این مخزن در ساختم
۱۲۹۲۵	بسنه برین سوخته ره بجرها	گه سد <sup>۸</sup> ره قافیه گه بحرها
	معر که بر مدر که تنگ آمده	رستم ازین معر که تنگ آمده
	نوح شد این همت و کشتی گرفت	تر نشد از زحمت <sup>۹</sup> و کشتی گرفت
	تا که خم آمد قد هم کشتیم	رسته شد از ورطه غم <sup>۱۰</sup> کشتیم
	کس چو من این رشته زیبا نتافت	پرتو فکر کسی اینجا <sup>۱۱</sup> نتافت
۱۲۹۳۰	سودن این لعل و در آسان <sup>۱۲</sup> کجاست	این حق دریاست در آس آن کجاست
	فکرت من صاحب صد رمز شعر	در همه جا صاحب صدرم ز شعر
	زهره گر این چنگ من آرد بچنگ	تارک جان سخن آرد بد چنگ

۱ - روچوبت اندر در آن خانه (ط) روچوبت آمد در بتخانه (نسخه)

۲ - ودین هم پرست (ط ج) ۳ - ظاهر (ط) ۴ - این (ج ط)

۵ - از همه کش خواری و خونخواری است کم کن از این بادیه چون خواریست (ط)

۶ - دومصرع جاهجاست (ج) ۷ - از این بیکر (ط) ۸ - گه شده ره (ط) ۹ - رحمت (ج)

۱۰ - ورطه هم (ج ط) ۱۱ - اینجا (نسخه) ۱۲ - سودن لعل و کهر آسان (ط)

گو سر مضراب در ابریشم آر	وز نم خون هر مژه ابری شمار	
باتک من <sup>۱</sup> شیر نر از هم‌رهی	ناید ازو تک مگر از هم‌رهی	
فارس میدان طلب این فارسیست	وز دم شاه عرب این فارسیست <sup>۲</sup>	۱۲۹۳۵
بسنده محمود و سر در <sup>۳</sup> قدم	حلقه‌شد از خدمت این در قدم	
لطف‌وی از دجله خون بر کنار	کشتیم آورد در اندر کنار	
هست درین سر هوس شاهیم <sup>۴</sup>	نیست سر و مال بجز شاهیم <sup>۵</sup>	
بر لب بحر از همه سو فارغم	رستم از فساوک و سوافا رغم	
شرطه <sup>۶</sup> شد از همت محمود باد	آخر کار همه محمود باد	۱۲۹۴۰

### پایان مثنوی سحر حلال

۲ - فارسی (ط) است ندارد

۳ - شاهیم (نسخه خطی)

۴ - نیست سر و مال بجز شاهیم (ج) و این بیت را در (ط) ندارد

۱ - بانگ من و (ج)

۲ - و سر بر (ط)

۳ - شرطه = باد موافق